

بنابراین آنچه شما مشکلات می نامید، مهم هستند. آنها مهم هستند تا روزی که دیگر مهم نیستند. و روزی که آنها دیگر اهمیتی ندارند، روزی است که شما خودتان موفق به از بین بردن علل و دلایل آنها می شوید. و نابودی مشکلات کاملاً با اراده شما مرتبط است، به توانایی شما برای پایین آوردن انرژی اراده خود را بر روی سطح مادی زندگی خود را

و آنچه در دستورالعمل جدید از همه پنهانتر است این است که اراده انسان آن چیزی نیست که در گذشته بوده است. در گذشته، در نژاد باستان، اراده انسان محصول مستقیم میل خودخواهانه او بود، در حالی که در آینده، اراده انسان محصول درگیری بین رنج او و اراده روح است که شرایط رنج را ایجاد می کند.

و هنگامی که انسان به اندازه کافی رنج می برد تا محدودیت یا ضرورت محدودیت این رنج را در درون خود درک کند، این انرژی را که به اراده خود تبدیل می شود، در درون خود پایین می آورد و در آن لحظه، انسان از اراده روح بهره مند می شود و در آن لحظه است که می تواند تمام شرایطی را که در گذشته برای ایجاد مشکلات در درون او خدمت کرده است، نابود کند.

من به شما توصیه می کنم که تمام مشکلات زندگی شما در تمام جنبه های خود، در تمام شرایط آنها، توسط هوش عالی در درون شما ایجاد می شود. برای تکامل شما، برای مرد فردا، این بازی باید متوقف شود. هوش درون او، اراده ای که قدرت آن را نمی شناسد، باید خود را متعادل کند، به طوری که در برخی موارد، در زندگی او به رشد خود، در زندگی آگاهی خود، او قدرت روح را بر ذهنش به صفر کاهش می دهد.

و هنگامی که انسان قدرت داوطلبانه کافی دارد، قدرت اراده واقعی، او قادر است قدرت روح را بر ذهن خود به صفر کاهش دهد، و این زمانی است که انسان سوپرمن می شود.

در چارچوب این توضیح، ما می توانیم به پدیده مشکلات نگاه کنیم، آن را به مقیاس بالاتری از درک ببریم، به این معنا که ما می توانیم از این تجربه، عامل شانس را از بین ببریم، به خودمان آموزش دهیم که در این تجربه، آنچه که ما فاقد آن بودیم، هوش تولید شده توسط رنج بود که مانع از زندگی اراده واقعی ما شد، زیرا بار دیگر اراده ما محصول درگیری بین روح و نفس نبوده است.

و این دستورالعمل، که انسان امروز دریافت می کند، در سیاره زمین کاملاً جدید است، زیرا پیش از این هرگز یک مرد قادر نبوده است، خواسته نشده است، و نه خواسته شده است، و نه مورد نظر، در چارچوب هر حکم به عنوان یک آغازگر در سیاره، به طور کامل قدرت روح را بر احساسات ذهن انسان از بین ببرد.

و در این تجربه بود که تصمیم گرفته شد که به منظور آزاد کردن خود از احساسات روح انسان، انسان باید برای همیشه تحت یوغ روح قرار گیرد تا از طریق همجوشی احساسات روح را تغییر دهد. و هنگامی که احساسات روح تغییر یافت، انسان دیگر فانی نبود، بلکه جاودانه بود. و هنگامی که انسان در قلمرو جاودانه است، او دیگر تابع قوانین روح نیست، زیرا او خود روح در ماده است.

اهمیت درک اینکه مشکلات، یک روز در زندگی شما، باید به طور کامل متوقف شود، خنثی شود، نابود شود، از ریشه جلوگیری شود.

و در بیان مداوم تجربه روزمره شما، جایی که مشکلات بوجود می آیند، چپ و راست، در رابطه با یک تمدن ناخودآگاه، مردان ناخودآگاه، برای روح یک زمین بسیار گسترده وجود دارد که در آن شما، به عنوان یک فرد، همچنین دارای یک ذهن، دارای اراده، همچنین دارای عشق و هوش، شما در برخی موارد مجبور می شوید درک کنید که قدرت از بالا باید به زیر سطح واقعیت فرود بیاید و یک بار و برای شکستن همه، در راه نهایی، زنجیرهای کارما

انسان دیگر نباید رنج بکشد، انسان دیگر رنج نخواهد برد، اما انسان، که دیگر رنج نخواهد برد، از قبل در درگیری که باید بین او و روح وجود داشته باشد، رنج خواهد برد. و این تجلی، در واقعیت روزمره او است که او آنچه را که من می دانم تجربه خواهد کرد.

و کسانی که آنچه را که من می دانم تجربه کرده اند، آنچه را که من می دانم درک کرده اند و متوجه شده اند که آنچه را که درک کرده اند کامل است. زیرا انسان فردا دیگر از نژاد پنجم نیست و قوانین روح که در مسابقه پنجم اعمال می شود، دیگر در مورد او اعمال نخواهد شد. بنابراین مرد فردا باید زندگی را به شیوه ای کاملاً متفاوت از پیرمرد درک کند.

و وقتی می گویم که مرد فردا باید زندگی را به شیوه ای کاملاً متفاوت و کاملاً جدید از پیرمرد درک کند، منظورم دقیقاً همین است. به طوری که در کارآموزی، در گذار، مرد امروز باید یاد بگیرد که به عقب نگاه نکند، یا به عبارت دیگر، مرد فردا باید یاد بگیرد که به پیرمرد نگاه نکند.

مرد فردا باید یاد بگیرد که زندگی فردا، امروز، و دیگر زندگی خود را، امروز، بر اساس تمایلات او دبروز بود. و این شرایط مطلق است و توسط مرد فردا زندگی خواهد کرد. و مردان فردا، که این شرایط را زندگی کرده اند و قوانین این شرایط جدید را درک کرده اند، قدرت جاودانه کردن مواد مادی خود را خواهند داشت.

اگر شما چشم انداز برای نابود کردن آنها، شما در حال حاضر چشم انداز به فراتر از آنها. اگر شما در حال حاضر چشم انداز از بین بردن آنها، شما باید چشم انداز فراتر از طبیعت خود را. اما ابتدا باید درونی باشید، زیرا این دیدگاه یک دیدگاه روانشناختی نیست، این دیدگاه یک تحقق قدرتمند در درون شما است، خود محور در درون خود، که ناشی از این واقعیت است که در برخی از نقاط زندگی شما، شما پوچی زندگی قدیمی را درک کرده اید.

و هنگامی که شما پوچی شیوه زندگی قدیمی را متوجه شده اید، شما مانند من خواهید بود، تنها، تنها در روح با کسانی که همان روح را دارند، و آماده برای هر احتمالی، به این معنی آماده برای دریافت هر ارتعاش، که باید انرژی لازم برای برقراری ارتباط و کار با نیروهای نامرئی را در خود تحریک کند.

بنابراین مشکلات امروز، مشکلات هر روز، بسیار بسیار بزرگتر از آن چیزی است که شما می توانید تصور کنید، اما اگر قوانین جدید را ندانند، بزرگ هستند.

اگر شما قوانین جدید را نمی دانید که دیگر مهم نیستند، آنها مهم نیستند، آنها به سادگی یک یوغ هستند، یک مزاحم، برای شما برای بقیه عمر خود زندگی می کنند.

اما اگر قوانین جدید را بدانید و قوانین جدید را اعمال کنید، شیوه ای را که زندگی در اطراف شما ساخته شده است ناپود خواهید کرد و کم کم، شما شروع به زندگی کاملاً جدید خواهید کرد، من نمی گویم جدید، زیرا بین یک زندگی جدید و یک زندگی جدید تفاوت وجود دارد. زندگی جدید چیزی است که در زندگی قدیمی تغییر کرده است. یک زندگی جدید زندگی است که هیچ ارتباطی با زندگی قدیمی ندارد.

و هنگامی که انسان یک زندگی کاملاً جدید زندگی می کند، او قادر به اشتراک در زندگی جدید نیست، زیرا توهم تفاوت شکل بین این دو به اندازه زندگی قدیمی، به زندگی جدید است.

اما هنگامی که انسان زندگی جدید را زندگی می کند، او کاملاً در زمان دیگری است و حق ندارد چیزی جز خودش داشته باشد.

و هنگامی که انسان متوجه می شود که او هیچ حقی جز خودش ندارد، او شرایط مطلق زندگی جدید را درک می کند، و این از طریق هوش و عقل نیست که او می تواند این زندگی را زندگی کند و آن را درک کند، از طریق ارتعاش درون او، که ذهن او، احساسات او، حیاتی و مادی خود را سازماندهی می کند.

یک زندگی کاملاً جدید یک زندگی کاملاً جدید است، این زندگی است که متعلق به شما نیست، این یک زندگی است که فرایند است، این نتیجه است، که تجلی انرژی درون شما است، تعیین شده توسط قدرت درون شما برای دریافت آن. در زندگی با نام تجاری جدید، نفس دیده نمی شود، و یا دیده می شود کمتر و کمتر؛ در زندگی با نام تجاری جدید، شخصیت احساس نمی شود، و یا احساس کمتر و کمتر؛ در زندگی جدید، تنها روح در هماهنگی ارتعاشی با نفس وجود دارد، که در هماهنگی ارتعاشی با شخصیت است، به طوری که یک محور تشکیل می شود، و از طریق این محور انرژی جریان اشعه ای را که به آن اختصاص داده می شود، عبور می دهد و از این انرژی است که شما زندگی می کنید؛ این انرژی است که شما از آن تغذیه می کنید. این انرژی است که شما برای فرود آمدن به ماده، روح خدا استفاده می کنید.

و هنگامی که در زندگی کاملاً جدید، انسان به ماده فرود می آید، روح خدا: هر روحی که علیه آن است، و هر روحی که علیه نور این روح است، نمی تواند به فضایی که این انسان تکامل می یابد و پیشرفت می کند نفوذ کند، زیرا این فضا غیر قابل تجاوز است، زیرا این فضا نور است.

بنابراین من چیزهای ساده و روزمره را برای شما توضیح می دهم: من در مورد مشکلات صحبت می کنم، و سعی می کنم اهمیت مشکلات را درک کنم، تا به شما دیدگاهی بدهم که انسانی نیست، بلکه نتیجه آگاهی کامل از واقعیت قانون روح است.

وقتی من می گویم، تیر را قرار دهید، به معنای از بین بردن علت رنج است، این راهی برای بیان این قانون است، اما بسیاری، از ابتدا به دلیل عدم تجربه، تیر را در آن قرار داده اند و انگشت خود را قطع کرده اند، اما این بخشی از تجربه است، و با تجربه یاد می گیرید که تیر را در آن قرار دهید و انگشتان کسی را قطع نکنید.

آگاهی خلاق است، نه مخرب؛ خودآگاهی هماهنگی است. مشکلات روزمره، مشکلات شما، توهمات هستند، که توسط ذهن درون شما ایجاد می شوند، تا شما را در جریان احساسات خود قرار دهند، و مانند قزل الا، شما وقت خود را صرف پریدن در اطراف می کنید.

وقتی می گویم که مرد فردا متعلق به خودش نخواهد بود، من یکی از بزرگترین حقایق ناشناخته برای انسان باستان صحبت می کنم. مرد فردا به خودش تعلق نخواهد داشت، و در حال حاضر در تجربه شما، لحظاتی داشته آید که احساس کرده آید. به خودتان تعلق ندارید، و این آگاهی بسیار عالی است و بزرگتر و بزرگتر می شود.

و این زمانی است که ما دیگر به خودمان تعلق نداریم که احساس خوبی نسبت به خودمان داشته باشیم. تا زمانی که ما به خودمان تعلق داریم، به پوستمان میخکوب می شویم، اما وقتی دیگر به خودمان تعلق نداریم، احساس خوبی نسبت به خودمان داریم. اما نفس این را نمی خواهد، زیرا نفس باید متعلق به آن باشد تا مطمئن شود که در ذهن وجود دارد، که در احساسات احساس می شود، که در مواد زندگی می کند؛ نفس باید مطمئن شود که زنده است. زن باید مطمئن شود که شوهرش او را دوست دارد، مرد باید مطمئن شود که همسرش وفادار است. ما باید مطمئن شویم، اما این امنیت زودگذر است.

اما هنگامی که دو موجود در زندگی زندگی می کنند و یکی به خود تعلق ندارد و دیگری متعلق به خود نیست، هیچ کدام متعلق به دیگری نیست، و هنگامی که یک مرد دیگر متعلق به همسرش نیست و همسرش دیگر متعلق به او نیست، او دیگر رنج مالکیت ندارد. وقتی کودکان دیگر به ما تعلق ندارند، ما دیگر از درد مالکیت رنج نمی بریم.

آنچه من می گویم در ارتعاش است، نه در یک روش روانشناختی درک. چیزی که انتقال آن در کلمات دشوار است، واقعیت . ارتعاش است. چیزی که به راحتی در کلمات منتقل می شود، فرم است.

به همین دلیل است که هرگز چیزی نیست که من می گویم که می خواهم بگویم، این چیزی است که من نمی توانم بگویم که می خواهم بگویم، اما من قدرت گفتن آن را دارم، زیرا من قدرت ارتعاش دارم. بنابراین صبر کنید تا ارتعاش کلمه ای cropper را که حاوی آن است درک کند قبل از پریدن به شکل و شکستن منقار خود و تبدیل شدن به یک

همه چیز را می توان گفت، حتی آنچه را نمی توان درک کرد، فقط مسئله گفتن آن به روش خاصی است. و من ارزو می کنم همه شما، یک روز، دیگر به خودتان تعلق نداشته باشید، دیگر خودتان را احساس نکنید، دیگر خودتان را نبینید، دیگر ندانید که "من" شما چیست، دیگر نمی دانید که "نفس" شما چیست، من برای شما همه اینها را ارزو می کنم. اما تا زمانی که آن روز فرا برسد، بدانید که به تدریج به سمت آن حرکت می کنید. و هر چیزی که من در طول سالها به شما می گویم به شما کمک می کند تا تفاوت های ظریف این واقعیت را بهتر و بهتر درک کنید.

ما این تصور را داریم، مردان زمین، که در هر لحظه از زندگی ما، ما می توانیم خودمان را در جایی از زندگی ما قرار دهیم، که این تصور بسیار قوی است که در درون ما انرژی، یک احساس ایجاد می کند، و این احساسات به طور خودکار ما را زندانی می کند. مردی هر روز به بهترین دلایل جهان خود را زندانی میکند خوشبختانه، بر خلاف آنچه سقراط گفت، انسان نمیتواند خودش را بداند. شکفت انگیز، فلسفه انسان؛ فیلسوفان شکفت انگیز، زیرا آنها موفق شده اند به انسان امید به آنچه که باید تبدیل شود، بدون دادن ابزار برای رسیدن به آنجا.

فلسفه خوب است، زیرا یک دندان را استخراج می کند تا دندان دیگری را به شما بدهد، اما آگاهی حتی بهتر است، زیرا هر دو دندان را استخراج می کند و شما هیچ کدام را ترک نمی کنید.

. بنابراین برای پایان دوره، من می خواهم توضیح دهم که چگونه انسان بدون اینکه متوجه شود به خود آسیب می رساند.

بنابراین آنچه شما مشکلات می نامید، مهم هستند. آنها مهم هستند تا روزی که دیگر مهم نیستند. و روزی که آنها دیگر اهمیتی ندارند، روزی است که شما خودتان موفق به از بین بردن علل و دلایل آنها می شوید. و نابودی مشکلات کاملاً با اراده شما مرتبط است، به توانایی شما برای پایین آوردن انرژی اراده خود را بر روی سطح مادی زندگی خود را

و آنچه در دستورالعمل جدید از همه پنهانتر است این است که اراده انسان آن چیزی نیست که در گذشته بوده است. در گذشته، در نژاد باستان، اراده انسان محصول مستقیم میل خودخواهانه او بود، در حالی که در آینده، اراده انسان محصول درگیری بین رنج او و اراده روح است که شرایط رنج را ایجاد می کند.

و هنگامی که انسان به اندازه کافی رنج می برد تا محدودیت یا ضرورت محدودیت این رنج را در درون خود درک کند، این انرژی را که به اراده خود تبدیل می شود، در درون خود پایین می آورد و در آن لحظه، انسان از اراده روح بهره مند می شود و در آن لحظه است که می تواند تمام شرایطی را که در گذشته برای ایجاد مشکلات در درون او خدمت کرده است، نابود کند.

من به شما توصیه می کنم که تمام مشکلات زندگی شما در تمام جنبه های خود، در تمام شرایط آنها، توسط هوش عالی در درون شما ایجاد می شود. برای تکامل شما، برای مرد فردا، این بازی باید متوقف شود. هوش درون او، اراده ای که قدرت آن را نمی شناسد، باید خود را متعادل کند، به طوری که در برخی موارد، در زندگی او به رشد خود، در زندگی آگاهی خود، او قدرت روح را بر ذهنش به صفر کاهش می دهد.

و هنگامی که انسان قدرت داوطلبانه کافی دارد، قدرت اراده واقعی، او قادر است قدرت روح را بر ذهن خود به صفر کاهش دهد، و این زمانی است که انسان سوپرمن می شود.

در چارچوب این توضیح، ما می توانیم به پدیده مشکلات نگاه کنیم، آن را به مقیاس بالاتری از درک ببریم، به این معنا که ما می توانیم از این تجربه، عامل شانس را از بین ببریم، به خودمان آموزش دهیم که در این تجربه، آنچه که ما فاقد آن بودیم، هوش تولید شده توسط رنج بود که مانع از زندگی اراده واقعی ما شد، زیرا بار دیگر اراده ما محصول درگیری بین روح و نفس نبوده است.

و این دستورالعمل، که انسان امروز دریافت می کند، در سیاره زمین کاملاً جدید است، زیرا پیش از این هرگز یک مرد قادر نبوده است، خواسته نشده است، و نه خواسته شده است، و نه مورد نظر، در چارچوب هر حکم به عنوان یک آغازگر در سیاره، به طور کامل قدرت روح را بر احساسات ذهن انسان از بین ببرد.

و در این تجربه بود که تصمیم گرفته شد که به منظور آزاد کردن خود از احساسات روح انسان، انسان باید برای همیشه تحت بوغ روح قرار گیرد تا از طریق همجوشی احساسات روح را تغییر دهد. و هنگامی که احساسات روح تغییر یافت، انسان دیگر فانی نبود، بلکه جاودانه بود. و هنگامی که انسان در قلمرو جاودانه است، او دیگر تابع قوانین روح نیست، زیرا او خود روح در ماده است.

اهمیت درک اینکه مشکلات، یک روز در زندگی شما، باید به طور کامل متوقف شود، خنثی شود، نابود شود، از ریشه جلوگیری شود.

و در بیان مداوم تجربه روزمره شما، جایی که مشکلات بوجود می آیند، چپ و راست، در رابطه با یک تمدن ناخودآگاه،

مردان ناخودآگاه، برای روح یک زمین بسیار گسترده وجود دارد که در آن شما، به عنوان یک فرد، همچنین دارای یک ذهن، دارای اراده، همچنین دارای عشق و هوش، شما در برخی موارد مجبور می شوید درک کنید که قدرت از بالا باید به زیر سطح واقعیت فرود بیاید و یک بار و برای شکستن همه، در راه نهایی، زنجیرهای کارما

انسان دیگر نباید رنج بکشد، انسان دیگر رنج نخواهد برد، اما انسان، که دیگر رنج نخواهد برد، از قبل در درگیری که باید بین او و روح وجود داشته باشد، رنج خواهد برد. و این تجلی، در واقعیت روزمره او است که او آنچه را که من می دانم تجربه خواهد کرد.

و کسانی که آنچه را که من می دانم تجربه کرده اند، آنچه را که من می دانم درک کرده اند و متوجه شده اند که آنچه را که درک کرده اند کامل است. زیرا انسان فردا دیگر از نژاد پنجم نیست و قوانین روح که در مسابقه پنجم اعمال می شود، دیگر در مورد او اعمال نخواهد شد. بنابراین مرد فردا باید زندگی را به شیوه ای کاملاً متفاوت از پیرمرد درک کند.

و وقتی می گویم که مرد فردا باید زندگی را به شیوه ای کاملاً متفاوت و کاملاً جدید از پیرمرد درک کند، منظورم دقیقاً همین است. به طوری که در کارآموزی، در گذار، مرد امروز باید یاد بگیرد که به عقب نگاه نکند، یا به عبارت دیگر، مرد فردا باید یاد بگیرد که به پیرمرد نگاه نکند.

مرد فردا باید یاد بگیرد که زندگی فردا، امروز، و دیگر زندگی خود را، امروز، بر اساس تمایلات او دیروز بود. و این شرایط مطلق است و توسط مرد فردا زندگی خواهد کرد. و مردان فردا، که این شرایط را زندگی کرده اند و قوانین این شرایط جدید را درک کرده اند، قدرت جاودانه کردن مواد مادی خود را خواهند داشت.

اگر شما چشم انداز برای نابود کردن آنها، شما در حال حاضر چشم انداز به فراتر از آنها. اگر شما در حال حاضر چشم انداز از بین بردن آنها، شما باید چشم انداز فراتر از طبیعت خود را. اما ابتدا باید درونی باشید، زیرا این دیدگاه یک دیدگاه روانشناختی نیست، این دیدگاه یک تحقق قدرتمند در درون شما است، خود محور در درون خود، که ناشی از این واقعیت است که در برخی از نقاط زندگی شما، شما پوچی زندگی قدیمی را درک کرده اید.

و هنگامی که شما پوچی شیوه زندگی قدیمی را متوجه شده اید، شما مانند من خواهید بود، تنها، تنها در روح با کسانی که همان روح را دارند، و آماده برای هر احتمالی، به این معنی آماده برای دریافت هر ارتعاش، که باید انرژی لازم برای برقراری ارتباط و کار با نیروهای نامرئی را در خود تحریک کند.

بنابراین مشکلات امروز، مشکلات هر روز، بسیار بسیار بزرگتر از آن چیزی است که شما می توانید تصور کنید، اما اگر قوانین جدید را ندانند، بزرگ هستند.

اگر شما قوانین جدید را نمی دانید که دیگر مهم نیستند، آنها مهم نیستند، آنها به سادگی یک یوغ هستند، یک مزاحم، برای شما برای بقیه عمر خود زندگی می کنند.

اما اگر قوانین جدید را بدانید و قوانین جدید را اعمال کنید، شیوه ای را که زندگی در اطراف شما ساخته شده است نابود خواهید کرد و کم کم، شما شروع به زندگی کاملاً جدید خواهید کرد، من نمی گویم جدید، زیرا بین یک زندگی جدید و یک زندگی جدید تفاوت وجود دارد. زندگی جدید چیزی است که در زندگی قدیمی تغییر کرده است. یک زندگی جدید زندگی است که هیچ ارتباطی با زندگی قدیمی ندارد.

و هنگامی که انسان یک زندگی کاملاً جدید زندگی می کند، او قادر به اشتراک در زندگی جدید نیست، زیرا توهم تفاوت شکل بین این دو به اندازه زندگی قدیمی، به زندگی جدید است.

اما هنگامی که انسان زندگی جدید را زندگی می کند، او کاملاً در زمان دیگری است و حق ندارد چیزی جز خودش داشته باشد.

و هنگامی که انسان متوجه می شود که او هیچ حقی جز خودش ندارد، او شرایط مطلق زندگی جدید را درک می کند، و این از طریق هوش و عقل نیست که او می تواند این زندگی را زندگی کند و آن را درک کند، از طریق ارتعاش درون او، که ذهن او، احساسات او، حیاتی و مادی خود را سازماندهی می کند.

یک زندگی کاملاً جدید یک زندگی کاملاً جدید است، این زندگی است که متعلق به شما نیست، این یک زندگی است که فرایند است، این نتیجه است، که تجلی انرژی درون شما است، تعیین شده توسط قدرت درون شما برای دریافت آن. در زندگی با نام تجاری جدید، نفس دیده نمی شود، و یا دیده می شود کمتر و کمتر؛ در زندگی با نام تجاری جدید، شخصیت احساس نمی شود، و یا احساس کمتر و کمتر؛ در زندگی جدید، تنها روح در هماهنگی ارتعاشی با نفس وجود دارد، که در هماهنگی ارتعاشی با شخصیت است، به طوری که یک محور تشکیل می شود، و از طریق این محور انرژی جریان اشعه ای را که به آن اختصاص داده می شود، عبور می دهد و از این انرژی است که شما زندگی می کنید؛ این انرژی است که شما از آن تغذیه می کنید. این انرژی است که شما برای فرود آمدن به ماده، روح خدا استفاده می کنید.

و هنگامی که در زندگی کاملاً جدید، انسان به ماده فرود می آید، روح خدا: هر روحی که علیه آن است، و هر روحی که علیه نور این روح است، نمی تواند به فضایی که این انسان تکامل می یابد و پیشرفت می کند نفوذ کند، زیرا این فضا غیر قابل تجاوز است، زیرا این فضا نور است.

بنابراین من چیزهای ساده و روزمره را برای شما توضیح می دهم: من در مورد مشکلات صحبت می کنم، و سعی می کنم اهمیت مشکلات را درک کنم، تا به شما دیدگاهی بدهم که انسانی نیست، بلکه نتیجه آگاهی کامل از واقعیت قانون روح

است.

وقتی من می گویم، تیر را قرار دهید، به معنای از بین بردن علت رنج است، این راهی برای بیان این قانون است، اما بسیاری، از ابتدا به دلیل عدم تجربه، تیر را در آن قرار داده اند و انگشت خود را قطع کرده اند، اما این بخشی از تجربه است، و با تجربه یاد می گیرید که تیر را در آن قرار دهید و انگشتان کسی را قطع نکنید.

آگاهی خلاق است، نه مخرب؛ خودآگاهی هماهنگی است. مشکلات روزمره، مشکلات شما، توهمات هستند، که توسط ذهن درون شما ایجاد می شوند، تا شما را در جریان احساسات خود قرار دهند، و مانند قزل الا، شما وقت خود را صرف پریدن در اطراف می کنید.

وقتی می گویم که مرد فردا متعلق به خودش نخواهد بود، من یکی از بزرگترین حقایق ناشناخته برای انسان باستان صحبت می کنم. مرد فردا به خودش تعلق نخواهد داشت، و در حال حاضر در تجربه شما، لحظاتی داشته اید که احساس کرده اید به خودتان تعلق نداردید، و این آگاهی بسیار عالی است و بزرگتر و بزرگتر می شود.

و این زمانی است که ما دیگر به خودمان تعلق نداریم که احساس خوبی نسبت به خودمان داشته باشیم. تا زمانی که ما به خودمان تعلق داریم، به پوستمان میخکوب می شویم، اما وقتی دیگر به خودمان تعلق نداریم، احساس خوبی نسبت به خودمان داریم. اما نفس این را نمی خواهد، زیرا نفس باید متعلق به آن باشد تا مطمئن شود که در ذهن وجود دارد، که در احساسات احساس می شود، که در مواد زندگی می کند؛ نفس باید مطمئن شود که زنده است. زن باید مطمئن شود که شوهرش او را دوست دارد، مرد باید مطمئن شود که همسرش وفادار است. ما باید مطمئن شویم، اما این امنیت زودگذر است.

اما هنگامی که دو موجود در زندگی زندگی می کنند و یکی به خود تعلق ندارد و دیگری متعلق به خود نیست، هیچ کدام متعلق به دیگری نیست، و هنگامی که یک مرد دیگر متعلق به همسرش نیست و همسرش دیگر متعلق به او نیست، او دیگر رنج مالکیت ندارد. وقتی کودکان دیگر به ما تعلق ندارند، ما دیگر از درد مالکیت رنج نمی بریم.

آنچه من می گویم در ارتعاش است، نه در یک روش روانشناختی درک. چیزی که انتقال آن در کلمات دشوار است، واقعیت ارتعاش است. چیزی که به راحتی در کلمات منتقل می شود، فرم است.

به همین دلیل است که هرگز چیزی نیست که من می گویم که می خواهم بگویم، این چیزی است که من نمی توانم بگویم که می خواهم بگویم، اما من قدرت گفتن آن را دارم، زیرا من قدرت ارتعاش دارم. بنابراین صبر کنید تا ارتعاش کلمه ای cropper را که حاوی آن است درک کند قبل از پریدن به شکل و شکستن منقار خود و تبدیل شدن به یک

همه چیز را می توان گفت، حتی آنچه را نمی توان درک کرد، فقط مسئله گفتن آن به روش خاصی است. و من ارزو می کنم همه شما، یک روز، دیگر به خودتان تعلق نداشته باشید، دیگر خودتان را احساس نکنید، دیگر خودتان را نبینید، دیگر ندانید که "من" شما چیست، دیگر نمی دانید که "نفس" شما چیست، من برای شما همه اینها را ارزو می کنم. اما تا زمانی که آن روز فرا برسد، بدانید که به تدریج به سمت آن حرکت می کنید. و هر چیزی که من در طول سالها به شما می گویم به شما کمک می کند تا تفاوت های ظریف این واقعیت را بهتر و بهتر درک کنید.

ما این تصور را داریم، مردان زمین، که در هر لحظه از زندگی ما، ما می توانیم خودمان را در جایی از زندگی ما قرار دهیم، که این تصور بسیار قوی است که در درون ما انرژی، یک احساس ایجاد می کند، و این احساسات به طور خودکار ما را زندانی می کند. مردی هر روز به بهترین دلایل جهان خود را زندانی میکند خوشبختانه، بر خلاف آنچه سقراط گفت، انسان نمیتواند خودش را بداند. شگفت انگیز، فلسفه انسان؛ فیلسوفان شگفت انگیز، زیرا آنها موفق شده اند به انسان امید به آنچه که باید تبدیل شود، بدون دادن ابزار برای رسیدن به آنجا.

فلسفه خوب است، زیرا یک دندان را استخراج می کند تا دندان دیگری را به شما بدهد، اما آگاهی حتی بهتر است، زیرا هر دو دندان را استخراج می کند و شما هیچ کدام را ترک نمی کنید.

بنابراین برای پایان دوره، من می خواهم توضیح دهم که چگونه انسان بدون اینکه متوجه شود به خود آسیب می رساند.